

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

صحبت در حج نیابتی بود و اینکه این حج از کجا تعلق می‌گیرد. مثلاً اگر شخصی بر ذمه‌اش حج باشد و از دنیا برود و عمداً و یا سهواً نتواند آن حج را اتیان کند آنچه که بر ذمه شخص هست آن عبارت است از نفس اتیان به اعمال مخصوصه، و جنبه استطاعت جنبه مقدمی دارد، یعنی از مقدمات وجود است و تحصیل مقدمه وجودیه، بر عهده خود مکلف است که بای نحو کان این مقدمه را تحصیل کند. به نفس مقدمه، امر تعلق نمی‌گیرد. آنچه که به او تعلق می‌گیرد نفس تکالیف است. تحصیل مقدمه وجودیه متعلق امر عقلی است. برای صلات آنچه که واجب است اتیان به اعمال مفروضه و اجزاء محدوده و متعینه در موقع خاص و به شرائط خاصه است. اما مقدمه وجودیه مثل تحصیل طهارت مائیه یا تراپیه و استقبال به قبله و مکان غیرغصبی و امثال ذلک، امر به او تعلق نمی‌گیرد. عقل این مسأله را برای شخص الزامی می‌کند و کیفیتش هم بر عهده خود عقل است و در شرائط مختلف حکم عقل هم مختلف می‌شود.

اگر مولا امر به وجوب اطعام در ليله الجمععه کرد و تا ليله الجمععه یک هفته فاصله است. عقل حکم به تهیه مقدمات من يوم السبت ندارد بلکه می‌گوید از روز سه‌شنبه و چهارشنبه، و پنجشنبه هم اگر تهیه مقدمات وجودیه و علل معده شد، اشکالی ندارد. در روز دوشنبه حکم عقل یک‌قدری قوی‌تری می‌شود و روز پنجشنبه حکم عقل، حکم بطی می‌شود. کیفیت ورود و عدم ورود عقل نسبت به موارد مختلف و تحقق شرائط و امور و مقارنات خارج از تکلیف، تفاوت دارد و به خود تکلیف تعلق ندارد. بنابراین تحصیل مقدمات وجودیه بر عهده خود انسان است در صورتی که مکلف به، از واجبات مطلق باشد نه از واجبات مشروط.

چون - همان‌طوری که بحثش را قبلاً متذکر شدیم - در واجب مطلق، حکم به نفس وجوب و به موضوع تعلق می‌گیرد و تحصیل مقدمات بر عهده خود مکلف است بر خلاف واجب مشروط که تحصیل مکلف به و حکم، بر عهده مکلف نیست بلکه تحقق شرائط خارجیه محقق برای تکلیف خواهند بود. برخلاف آنچه مطرح است. مثلاً صلا، در واجبات؛ واجب مطلق است نه واجب مشروط.

فرض کنید یک ساعت تا مغرب فاصله است از همین الان برای انسان، صلاة مغرب واجب است نه اینکه وجوب صلاة مغرب بعداً می‌آید. چون تفاوت می‌کند که آیا از الان نماز واجب است منتهی وقت وجودش یک ساعت دیگر است، یا از یک ساعت دیگر اصل تکلیف می‌آید؟ لذا اگر قائل به وجوب مطلق در مورد صلاة باشید نمی‌توانید الان کاری انجام بدهید که از اول مغرب مغمی علیه شوید و دیگر تکلیفی نداشته باشید. این جایز نیست. و بر همین اساس راجع به سایر مسائل هم همین مطالب را عرض کردیم مانند صوم و امثال ذلک.

در قضیه حج هم مطلب به همین کیفیت است، یعنی در مسأله حج خلافاً لما نقل و خلافاً لما عرف و خلافاً لما فهم، چون حج واجب مشروط نیست بلکه واجب مطلق است و واجب مطلق مثل نماز می‌ماند مثل روزه می‌ماند، چطور روزه واجب مطلق است و واجب مشروط نیست و صحت و امثال ذلک از مقدمات عقلیه این واجب هستند مثل همه واجبات دیگر که مقدمات شرعیه و مقدمات عقلیه ممکن است داشته باشد. حج هم همین‌طور واجب مطلق است و مقدمه عقلیه آن استطاعت است. نه اینکه حج متوقف است بر حصول استطاعت شرعی که بما هو مشروط بهذه الشرطیه. در مورد بلوغ که شرط برای تحقق تکلیف و وصول غلام به سن بلوغ و یا وصول بنت به سن بلوغ است.

این مسأله هم به همین کیفیت است که در آنجا اگر غلام به سن پانزده و شانزده سالگی برسد به عنوان شرط برای تعلق تکلیف که خود آن واجب است آن هم واجب می‌شود. بنابراین اگر شخصی بتواند زمان را نگه دارد، و این جوان سر چهارده سالگی بماند، یعنی هیچ‌وقت بالغ نمی‌شود! یا اینکه اگر یک شخصی پیدا شود که آثار بلوغ را نگه دارند در اینجا کسی بالغ نمی‌شود! البته این غیرممکن است ولیکن از باب مثال می‌گوییم که شرط برای تعلق تکلیف به عنوان شرط وجوب، وصول به سن بلوغ است. در اینجا همان‌طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد، سن بلوغ به عنوان سن حصول مرتبه فعلیت عقلیه است و گرنه بلوغ که به وزن و باسکول تعلق نمی‌گیرد؛ الان بچه‌هایی هستند که در بچگی صد و بیست کیلو وزنشان است، یعنی سه چهار تا بالغ را یک طرف باسکول و این یکی که ده سالش است را طرف دیگر باسکول با آن یکی برابری می‌کند. قد یک فندق هم عقل ندارد. عکسش را من دیدم که صد و بیست کیلو بیچاره وزنش بود حالا نماز برایش واجب است چون وزنش نسبت به بالغ‌هایی که بعضی‌ها پنجاه کیلو هستند و نحیف هستند اما این تقریباً سه تا پنجاه کیلو وزن دارد و یا مثلاً باید به جای نماز مغرب سه تا بخواند! نه بابا جان، نماز به این چیزها کار ندارد.

ما از همین‌جا این مسأله را استفاده می‌کنیم که مسأله بلوغ مربوط به مسأله عقل است و این قضیه به

عقل تعلق می‌گیرد. و قضیه‌ای که راجع به علامه حلی هست، یک همچنین مطالبی در آنجا می‌آید. شما درباره این قضیه تا به حال شما فکر کرده‌اید که ائمه علیهم‌السلام که در سن نه سالگی یا یازده سالگی مثلاً امام هادی علیه‌السلام در سن یازده سالگی و در بعضی از روایات در ده سالگی هست که اینها به مرتبه امامت می‌رسیدند، آیا نماز بر اینها هم واجب بوده است؟ در حالی که هنوز پانزده سالشان نشده است. چطور است؟ یا از همه مهم‌تر در مورد خود امام زمان که در سن چند سالگی بوده که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از دنیا رفتند آیا امام زمان نعوذ بالله می‌گوید بالغ نیستم که نماز بخوانم. نماز را شیعیانم بخوانند و من ده دوازده سال دیگر که من پانزده سالم شد، می‌خوانم و فعلاً دوران استراحت است. آیا هیچ عقل سلیمی یک همچنین حرفی را می‌پذیرد؟ شما نگاه کنید شرائط بلوغ که تفاوت نمی‌کند برای همه یکی است آنچه که در روایات است پانزده سال است و یا در مورد دختران، چهارده سال است چون تکلیف دختر در نه سالگی را قبول نداریم البته آن تکلیف هم در مورد نماز و روزه است و برای احکام دیگر سن بالاتری لازم هست، مثلاً در مورد تعلق حدود یا قصاص و امثال ذلک ما خیلی بالاتر از پانزده و شانزده سال را باید حساب کنیم، یعنی آن کسی که این مسائل هنوز برای او جا نیفتاده و اصلاً مسأله مرگ و حیات برای او معنا ندارد مثل نوجوان چهارده و پانزده ساله که خیلی راحت روی مین می‌رود آیا این مسأله ملاک برای ایمان و مقامات او می‌شود؟ بابا و ننه‌اش دارند بر سرشان می‌زنند اما این جوان هر هر می‌خندد!

یک دفعه یکی از دوستان سابق - من هفت هشت سالم بود- آمده بود و برای پدرمان تعریف می‌کرد که برای او خبر آورده بودند که مغازات آتش گرفت است تا گفتند مغازات آتش گرفته است افتاد روی زمین، عجب سالکی!! افتاد روی زمین و خون‌دماغ شد. حالا خون دماغش را بند آوردند و سرحال شد گفت بلند شویم برویم ببینیم چه شده است. مغازاتش هم مغازه پلاستیک بود. رفت آنجا تا نگاه کرد دید پلاستیک‌ها مثل آب سرازیر شده است. دفعه دوم دوباره روی زمین افتاد. یک بچه‌ای داشت این بچه به مغازه نگاه می‌کرد و می‌دید که آتش بالا می‌رود کف می‌زد، دست می‌زد و می‌خندید تقریباً هفت و هشت و ده ساله بود. باباش روی زمین دراز کشیده بود و از دماغش خون می‌آمد و آن بچه خوشحالی می‌کرد و می‌گفت آخ جون، نگاه کن ببین. حالا اگر این بچه را ببرند وسط تانک بگذارند از زندگی چه می‌فهمد؟ از مرگ چه می‌فهمد؟ و فیه تأمل، جای تأمل است. درست شد؟ چه می‌فهمد، توجه می‌کنید؟ یک آدم سی و پنج ساله، یک آدم چهل ساله که سه تا بچه دارد و تعلق دارد زندگی را می‌فهمد و روی او باید حساب شود. علی کل حال دیگر خیلی به بیراهه نزنیم که دیگر همین

مقدار زیادی است. توجه می‌فرمایید؟

حالا امام علیه السلام در سن ده سالگی، یازده سالگی به چه مرتبه‌ای از بلوغ عقلی رسیده است و آیا تکلیف مترتب بر این است یا اینکه حتماً باید پانزده سالش تمام شود؟ و آن حالت بلوغ که در همه افراد هست برای او هم پیدا شود؟ نه خیر، اینجا مسأله مسأله عقل است. امام در یک همچنین سنی مفیض عقل شده است و در مجرای افاضه عقل قرار گرفته است. آن وقت چطور ممکن است ما بگوییم تکلیف به او متعلق نیست؟ اصلاً تکلیف نسبت به امام در یک همچنین وضعیتی قبل از این تعلق گرفته است. در مسأله امامت اصلاً مطلب، مطلب تکلیف نیست، یک مطلب دیگری است و در یک افق دیگری است و در یک فضای دیگری است. از یک دید و بصیرت دیگری تکلیف را متناسب با فضای خودش، نه متناسب با فضای ما انجام می‌دهد. شما وقتی که نماز ظهر می‌شود چه تکلیفی احساس می‌کنید؟ می‌گوییم آخر دوباره موقع ظهر شد و باید وضو بگیریم ای ددم وای اگر خورشید یک ساعت دیرتر می‌آمد دستش را می‌بوسیدم آخر حالا موقع زوال است؟! یک ساعت دیرتر بیا، بابا کار داریم، زندگی داریم، یا مثلاً چی می‌شد که خداوند این ظهر را از ما برمی‌داشت و به جایش شب، نماز می‌خواندیم یا صبح خسته هستیم بگیریم بخوایم. ما همین هستیم حالا قضیه کم و زیاد دارد.

آیا برای امام یا برای پیامبر هم ارتباط با مسأله تکلیف و مسأله حضور وقت، مثل ما یک همچنین حالاتی است؟ آن ارحنی یا بلالی که پیغمبر می‌گوید حکایت از چه وضعیتی و موقعیتی و فضایی برای رسول الله دارد؟ می‌گوید: ارحنی یا بلال، یعنی خسته شدم از بس که با کثرات و با مظاهر اطلاع پیدا کردم و آن تعلق تامه به ذات، ناقص شده است و من دوباره باید به مرتبه ذات برگردم و رجوع کنم. گرچه این مظاهر همه مظاهر اوست و مظاهر در بقاست. ولی با مظاهری که ما با آن ارتباط داریم خیلی فرق می‌کند چون نسبت به ما نه بقائی هست و نه هیچ، کشک است اصلاً به فهمان نمی‌رسد. حالا با اینکه اوست ولی به همین مقدار هم «انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة». این ارتباط با مظاهر و تعلقات است که می‌گوید: ارحنی یا بلال. پیغمبر یک همچنین تکلیفی دارد اینکه واجب شده است و باید بخوانیم چه می‌شود؟ یا اصلاً آن یک مرتبه دیگری از تکلیف را می‌داند که اگر هم تکلیف به وجوب، برداشته شود پیغمبر باز همین ارحنی یا بلال را می‌گوید. مگر تکلیف به صلاة لیل برداشته نشد؟! یک وقتی صلاة لیل واجب بود افراد و همه می‌خواندند اما بعد برداشته شد، ولی برای پیغمبر ماند.

از چیزهایی که برای پیغمبر واجب بود صلاة الیل بود، این وجوبی که برای پیغمبر ماند وجود و عدمش فرقی نمی‌کند یکی است، در ارتباط با ما و فهم با ما و خطاب با ما هست که تعبیر به وجوب در صلاة الیل برای رسول الله است ولی برای خود رسول الله تفاوت ندارد، چه برداشته شود چه گذاشته شود یک توجه است نه دو توجه، یعنی اگر الان تکلیف را بردارند مثل بهائی‌ها که یک دفعه آمدند و در یک برهه‌ای اصلاً کل تکالیف را حضرت نقطه اولی برداشتند. دین جدید هم که نیامده و دوران بزن و بکوب است. در آن دوران خیلی به بهائی‌ها خوش گذشت، اگر بدانید، ای کاش ما هم آنجا بودیم فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا! دوران تفاوت بین دو شریعت، شریعت محمدیه که نقض شده بود و شریعت جدید نقطه اولی نیامده بود. آن کسانی که کتاب‌های بهائی‌ها را خوانده‌اند بروند ببینند که چه اوضاعی بود! خلاصه به همه خوش گذشت. حالا اگر همین امشب بگویند که خدا تا یک هفته دیگر نمازها را برمی‌دارد مگر دست خدا نیست؟ این خدایی که تابه‌حال تکلیف به وجوب کرده است می‌گوید از امشب که شب چهارشنبه است به مناسبت عید غدیر و به برکت عید غدیر عیدی می‌خواهیم بدهیم یک هفته نماز ندارید، هر چه هست سر جایش است ولی این یک قلم جنس را ما برمی‌داریم. چه حالی پیدا می‌کنیم؟ به به خدا کند همش عید غدیر باشد، هر ماه یک عید غدیر باشد.

دم خدا گرم، چی چی است؟ یک هفته نماز را برداشته! اگر ما در یک همچین وضعیتی بودیم و وقتی که نماز برداشته شد یک دفعه اخم‌هایمان در هم رفت که ای داد بی‌داد ای خدا اگر می‌خواهی عیدی بدهی چرا این جوری می‌دهی؟ یک چیز دیگر بده، چرا نماز را برمی‌داری؟ چرا باید این حال از بین برود؟ چرا این جوری باید منة علی العباد باشد و به این نحو به این قسم باشد؟ اگر دیدید حال قبض برایتان پیدا شد، تعجب پیدا شد، به جای اینکه خوشحال شوید ناراحت شدید، یک خبری هست، یک خبری هست یک آثاری یک علامتی هست. اما اگر گفتید به به عیدی را بروم. خدایا یک هفته مرخصی را دو هفته‌اش می‌کردی، اگر تا محرم ادامه‌اش می‌دادی چی می‌شد؟ اگر اینطور است پس باید به ما تکلیف شود، باید چوب قانون هنوز بالای سر ما باشد. باید آن سوط و تازیانه برای عمل به قانون هنوز باید در بالای سر ما باشد. هر وقت دیدید قانون و عدم قانون در ارتباط با ما فرقی نکرد و تفاوتی نداشت چه قانون باشد چه نباشد آن وقت خبری هست.

به‌طور کلی در همه کشورها عمل قانون برای کیست؟ برای حدود نود درصد هست اغلب مردم افرادی هستند که بایستی ملتزم به قانون شوند وگرنه مطلب این‌طور نیست، نفس به دنبال تعلقات خودش و به دنبال منویات خودش و به دنبال خواست‌های خودش است، چوب قانون را شما از سرش

بردارید هر کسی می خواهد باشد. الان یک جای از دنیا را به من بگویید که قانون را بردارند یعنی صبح اعلام کنند که آقا امروز روز سه شنبه از فردا روز چهارشنبه، یک روز صبح تا شب هر کسی را کشتید کسی پی شما را نمی گیرد، هر مالی را بردی کسی سراغت را نمی گیرد، به هر کسی تجاوز کردی کسی پیگیری نمی کند، از هر دیواری بالا رفتی و هر کاری کردی مثلاً خانه ای را آتش زدی، قانون برداشته شده است ببینید چند نفر سرجایشان می ایستند؟ مثل آدم ها روز قبل همان کار را انجام می دهند که روز بعد بود؟ بالاخره امتحانش بد نیست دیگر، البته همه باید تمام نیروهای نظامی و انتظامی و کلاه سبز و کلاه سیاه و لباس شخصی و غیر لباس شخصی ها، همه در حال آماده باش باشند. لذا کل ممالک به هم می ریزد؟ الان که قانون است بین چه کار می کنند، مردم به سر هم چه می آورند! یک روز اگر قانون برداشته شود چه می شود. در کتاب می خواندم که یک روزی یک همچنین قضیه ای بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. می گویند بهترین کشور دنیا برای زندگی الان سوئیس است. در بهترین کشور دنیا در همین سوئیس یک روز قانون را برداشتند، ارتش مداخله کرد فقط شش ساعت انجام دادند، ارتش و پلیس از عهده اش بر نمی آمدند چند ساعت گذشت تا اینکه توانستند همه را سر جایشان بنشانند.

آیا امام علیه السلام در هنگام امامت وقتی که مسأله امامت به او افزایه می شود او نسبت به تکلیف همین دیدگاه ما را دارد؟ حالا ما با قبلش کار داریم به آن موقع کار نداریم که اصلاً آن موقع اصلاً مسأله، مسأله تکلیف نیست، مسأله مصدریت تشریع است. این مسائل، مسائل عادی است برای کسانی که یک مقداری راه رفته باشند، یک مقدار حالی پیدا کرده باشند، یک مقداری از مبانی و معارف برای اینها روشن شده باشد آنها دیگر به تکلیف نگاه نمی کنند.

**وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاۤی بُرْهَانَ رَبِّهٖ ... ﴿یوسف، ۲۴﴾** آن برهان ربه را برای انسان پروردگار روشن کند و حقیقت این ارتباط و تعلق به خود را برای انسان آشکار کند، حضرت یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی دارد، غیر یوسف باشد دست از عمل خلاف برمی دارد، پیغمبرش باشد دست از عمل خلاف برمی دارد، افراد عادی باشند دست از عمل خلاف برمی دارند، در مقابل حضرت یوسف باشد به تکالیف عمل می کند، غیر حضرت یوسف هم باشد او هم به تکالیف عمل می کند. برهان ربه، یعنی همان حیثیت تعلقیه که به واسطه خلاف آن جنبه، آن حیثیت قطع می شود و به واسطه انجام ما فیه رضی الله تعالی، آن حیثیت تعلقیه تثبیت و تشدید و تحکیم می شود و این مسأله در آنجا پیدا می شود. این به اشد وجه و به نهایت مرتبه از شدت و حدت برای امام علیه السلام در همان سنین، متحقق است.

پس بنابراین صحبت در این مسأله به اینجا رسید که قضیه حج میقاتی مربوط به استطاعت می شود. و وقتی گفتیم حج به عنوان واجب مطلق است مسأله استطاعت مقدمه وجودیه برای آن می باشد و در مقدمه وجودیه، تکلیف شارع به آن تعلق ندارد. آن تکلیف، تکلیف عقلی است و خود انسان مکلف است بر اینکه تحصیل مقدمه وجودیه کند. و در زمان بلوغ از اول زمان بلوغ بایستی که شخص به دنبال تحصیل مقدمه و تحصیل استطاعت برود و خیلی مسأله مهمی است، یعنی همان طوری که به دنبال جهیزیه حرکت می کنی، به دنبال تحصیل خانه برای رهن و اجاره حرکت می کنی، همان طوری که دنبال پول برای بیع زمین و ساختمان حرکت می کنی باید به همان مقدار و بلکه بیشتر باید برای استطاعت مکه حرکت کنی. نه اینکه جهیزیه و خانه و رهن تهیه شود، کارگاه هم گرفته شود، پنجاه تا عمه و بنا و کارگر گرفته شود بعد همه که انجام شد حالا ببینیم اموالمان زیاد می آید یا نمی آید، می رسد یا نمی رسد، حج برویم یا نرویم؟ اوه اوه خیلی از تکلیف و تعلق به وجوب گذشته است که تازه حضرت آقا به فکر این افتاده اند که ببینند حج برایشان واجب است یا نه؟ یعنی شخص بالغ باید به موازات با سیر زندگی به همان موازات به دنبال استطاعت برای حج، حرکت کند.

سؤال: آقایان می گویند وقت، شرط وجوب است نه وجود؟

جواب: اذا دخل الوقت، قید برای وجود است نه قید برای وجوب. وقتی که می گوید: ... **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا** (النساء، ۱۰۳) چطور می گوید قید برای وجوب است؟ یعنی وقتی که شرط باشد شما می توانید رفع قیدیّت و شرطیّت کنید. از کجا یک همچنین مسأله ای را انسان می تواند استنباط بکند؟ وقتی که ما ادله دیگری در این زمینه داریم بر اینکه شخصی که نتواند در وقت نمازش را بخواند باید بعداً قضایش را بجا بیاورد. معلوم می شود وجوب بوده است، چون اگر وجوب نباشد قضا چه معنایی دارد؟ شما باید بگویید یک امری ملاک بوده است و آن امر هم موجود است منتهی آن امر مشروط به علم است، این شخص حالا علم ندارد ولی بعداً باید قضا کند. اگر ملاک نباشد دیگر قضا معنا ندارد و لغو می شود. مثل اینکه اگر شرط برای نماز آیات برای شما واقع نشود مثلاً در تهران می خواهد زلزله بیاید. به شما می گویند و یقین هم دارید که ساعت چهار و نیم بعد از ظهر در تهران زلزله می آید. شما صبح تهران هستید بلند می شوید و به اصفهان می روید، نتیجتاً در تهران زلزله را درک نکرده اید لذا نماز آیات برای شما واجب نیست چون این دست خود شماست. ولیکن نسبت به صلاة و ادله ای که داریم که: الصلاة لا یتروک بحال، و آیه شریفه ... **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا**

﴿النساء، ۱۰۳﴾ این حکم واجب مطلق را پیدا می‌کند. وقتی که واجب مطلق شد بنابراین قیدها، قید وجودی هستند نه وجوبی.

سؤال: عقد بستن با مخالفین و نواصب، اشکال دارد؟

جواب: حرام است و اصلاً عقد باطل است.

سؤال: در مواردی که آن شخص اهل صدق و درستی هست و هیچ مورد خلافی از او سر نزده است در این موارد؛ حکم چگونه است؟

جواب: ببینید مطلب برمی‌گردد به اینکه: ... لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿النساء،

۱۴۱﴾ به همین ملاک در مورد اهل تسنن و تشیع هم حکم همین هست. پس بنابراین در مواردی که احساس بشود این ازدواج موجب تبدل حال و عقیده خواهد شد که در اغلب موارد به این کیفیت هست، در اینجا اشکال ندارد و در ضمنش هم روایاتی داریم. چند سال پیش بود اتفاقاً راجع به این قضیه هم صحبت شد که اگر مسأله خلاف باشد، یعنی شرائط حال و قرائن اقتضا کند که دختر بر پسر تأثیر می‌گذارد در آن صورت اشکال ندارد، یعنی دختر تأثیر می‌گذارد و داماد (شوهرش) را هم شیعه می‌کند لذا برحسب موارد متفاوت است.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد